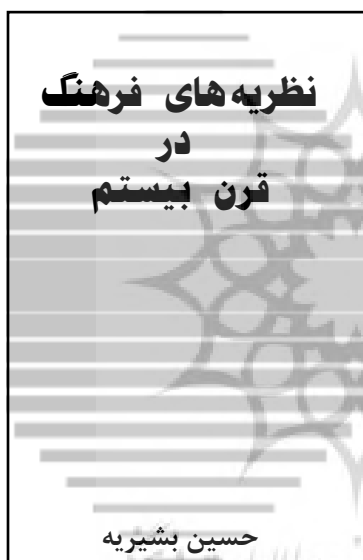


پروژه ای برای مطالعات فرهنگی در ایران



روح الله نصرتی
دانشجوی کارشناسی ارشد انسان شناسی

○ نظریه های فرهنگ در قرن بیستم
○ حسین بشیریه
○ مؤسسه فرهنگی آینده پویان
○ ۱۳۷۹، ۳۰۰۰ نسخه

مقدمه:

و مطالعه فرهنگی در کشورهای در حال توسعه) تقسیم کرده و در هر یک از این نظریات در صدد پاسخ دادن به این گونه سؤالات است:

۱ - آیا فرهنگ توده ای مدرن پدیده ای خود جوش یعنی فرآورده طبیعی تحولات عصر مدرن است و یا اینکه ساخته برخی گروهها یا عوامل اجتماعی است و به عنوان ابزاری برای رسیدن به هدف خاصی (مثلا کنترل اجتماعی) تدارک دیده شده است؟

۲ - آیا فرهنگ توده ای مدرن از پایین نشات می گیرد و یا از بالا تحمیل می شود؟

۳ - آیا فرهنگ توده ای مدرن نسبت به آنچه فرهنگ عمومی یا متعارف تلقی می شود، پست و منحط است و باید به وجود دو فرهنگ قائل شد؟

۴ - آیا قطع نظر از منشأ، کار ویژه فرهنگ توده ای مدرن، تضمین تداوم سلسله طبقات حاکم و نظام سرمایه داری است و خود این فرهنگ، شکلی از

نظریه های فرهنگ در قرن بیستم حاصل پژوهش حسین بشیریه است که به سفارش اداره کل دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی انجام گرفته و منتشر شده است. کتاب حاضر مشتمل بر مقدمه مؤلف و هفت گفتار و در آخر، فصلی با عنوان جمع بندی و نتیجه گیری است. نویسنده در مقدمه کتاب به ذکر تعاریف مختلفی از فرهنگ پرداخته و در نهایت دایره تعریف و پژوهش خود از فرهنگ را به جلوه ها و فرآورده های فرهنگی مدرن محدود کرده که به واسطه گسترش رسانه های همگانی و تجای شدن فرهنگ و فراغت در قرن بیستم بسط یافته اند. وی نظریه های فرهنگ توده ای مدرن را به هفت دسته (نظریه های مارکسیستی فرهنگ و فرهنگ توده ای، نظریه های محافظه کارانه، تجدیدنظرطلبی و مکتب اصالت فرهنگ توده ای، نظریه های فرهنگی در ساخت گرایبی و نشانه شناسی، نظریه های فرهنگی در پسا ساخت گرایبی و پسا مدرنیسم، نظریه های فرهنگ در فمینیسم



سلطه است؟ یا این فرهنگ، حوزه مقاومتی در مقابل سلطه فرهنگی آن طبقات به شمار می‌آید؟

۵- فرهنگ توده‌ای مدرن به چه شیوه‌ای تولید و باز تولید می‌شود و چه پیامدهایی برای زندگی فردی و جمعی به همراه می‌آورد؟

معرفی گفتارها

گفتار اول: نظریه‌های مارکسیستی فرهنگ و فرهنگ توده‌ای

در این گفتار نویسنده به اصول عقاید مارکسیسم درباره فرهنگ و به دیدگاه صاحب نظران مکتب فرانکفورت و نو مارکسیست‌ها از جمله گرامشی و آلتوسر پرداخته است. از نظر نویسنده فهم مارکسیسم از فرهنگ مدرن و توده‌ای بر حسب ویا در چارچوب مفهوم ایدئولوژی صورت می‌گیرد که همان ایده‌های طبقه حاکم است. بنابراین لازمه فهم فرهنگ، فهم منافع طبقه حاکم و نهایتاً فهم روابط تولید و زیربنای اقتصادی است. به طور کلی دیدگاه فرهنگ بر ساخته و فرآورده کنشها و کردارهای طبقات اجتماعی است و کار ویژه اصلی آن توجیه منافع آن طبقات است. از دیدگاه نویسنده، مطالعات مارکسیستی اخیر در پی توضیح فرهنگ توده‌ای مدرن به عنوان محصول سلطه طبقه حاکم به ویژه بر رسانه‌های گروهی بوده است. بر این اساس رسانه‌های گروهی مدرن نقش مهمی در مشروعیت بخشیدن به نابرابریهای موجود در قدرت و ثروت ایفا می‌کنند و آنها را برای طبقات پایین طبیعی جلوه می‌دهند.

نویسنده در ادامه به نظریات صاحب نظران مکتب فرانکفورت پرداخته و یادآور شده است که از دیدگاه مکتب فرانکفورت کل فرهنگ مردمی مدرن چیزی جز فرهنگ توده‌ای نیست و این فرهنگ نیز اساسا فرهنگی تجاری یا تجارت زده است که به صورت انبوه تولید و مصرف می‌شود، مصرف کنندگان آن توده‌هایی بی تمییز و منفعل اند و قدرت تشخیص ندارند؛ فرهنگ توده‌ای از بالا تحمیل می‌شود و نمی‌توان در آن نشانی از عناصر خودجوش، که از درون زندگی مردم بر خاسته باشد، یافت. فرهنگ توده‌ای صرفا ابزار سلطه و استیلاست و هیچ نسبتی با مقاومت در مقابل قدرت ندارد؛ در حالی که در نظریه هژمونی گرامشی، فرآورده‌های فرهنگ توده‌ای مدرن بر خلاف نظریه مکتب فرانکفورت تک معنی، در بسته، تحمیلی و صرفا ابزار سلطه نیستند و مظهر انحطاط جامعه سرمایه داری جدید محسوب نمی‌شوند و همچنین بر طبق نظریات ساخت گرایانه با مخاطبین کاملا منفعل و نقش پذیر سر و کار ندارند، بلکه آمیزه‌ای از جریانات فرهنگی از بالا و از پایین، تحمیلی و خود جوش و سلطه گرانه و مقاومت آمیزند.

گفتار دوم: نظریه‌های محافظه کارانه درباره جامعه توده‌ای و فرهنگ توده‌ای

در گفتار حاضر به نظریات «ماتیو آرنولد» (فرهنگ و آناشسی)، «مکتب لی وس و آمریکایی شدن فرهنگ» و فرهنگ توده‌ای در اندیشه «ارتگایی گاست» پرداخته شده است. به طور کلی از دیدگاه نظریه پردازان محافظه کار در جامعه سنتی، امکان پرورش فرهنگ برتر، اصیل و خودجوش وجود داشت. در آن شرایط، فرهنگ باز تاب تجربه واقعی مردم بود، اما در عصر توده‌ای، فرهنگ توده‌ها باز تاب علائق آنها نیست بلکه فرهنگی کاذب و دستکاری شده است. در این جامعه رسانه‌های گروهی جانشین پیوندهای جماعت سنتی می‌شوند و نوعی همبستگی کاذب ایجاد می‌کنند. در نتیجه، فرهنگ توده‌ای مدرن، فرهنگ

اصیل قدیم و اقتدار اجتماعی ارزشها را تهدید می‌کند.

گفتار سوم: تجدید نظر طلبی یا مکتب اصالت فرهنگ

نویسنده در این گفتار با اشاره به نظریات هوگارت و ویلیام معتقد است که مکتب اصالت فرهنگ در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در واکنش به دیدگاههای محافظه کارانه فرهنگ توده‌ای شکل گرفت که از یک سو مبتنی بر برخی اصول اساسی نگرشهای محافظه کارانه بود و خصلت منحن و تجارت زده فرهنگ توده‌ای مدرن را می‌پذیرفت، اما از سوی دیگر در برخی از آن اصول تردید و تجدید نظر می‌کرد. از دید این مکتب در پس فرآورده‌ها و کردارهای فرهنگی توده‌ای، اندیشه‌ها و رفتارهای قاعده‌مندی می‌توان یافت که از فرهنگ اصیل عامه مردم ریشه گرفته و توده‌ها بر اساس آنها فرهنگ خود را تولید و مصرف می‌کنند. به سخن دیگر، در این تحلیل و در این مکتب به جای تاکید بر ساختگی بودن سراسری فرآورده‌های فرهنگ توده‌ای و تحمیل آن از بالا، بر نقش فعالیت آگاهانه و خودجوش مردم در شیوه مصرف فرهنگ تاکید می‌شود.

گفتار چهارم: نظریه‌های فرهنگ در ساخت گرایی و نشانه‌شناسی

نویسنده در این گفتار به نظریات سو سور در زبان شناسی و کلود لوی

به نظر بارت،

فرهنگ مدرن مجموعه‌ای از اسطوره‌هاست که در خدمت تأمین منافع بورژوازی است. از این رو،

مردم فرهنگ را

نه به عنوان اموری ساختگی بلکه اموری طبیعی

و عینی تلقی می‌کنند

بنابراین: از نظر بارت فرهنگ مدرن مجموعه‌ای از اسطوره‌هاست که در خدمت تأمین منافع بورژوازی است. از این رو مردم فرهنگ را نه به عنوان امور صناعی و تاریخی بلکه به عنوان امور طبیعی و عینی تلقی و مصرف می‌کنند.

گفتار پنجم: نظریه‌های فرهنگی در بسا ساخت‌گرایی و بسا مدرنیسم

نویسنده با اشاره به نظریات ژاک دریدا، ژان بودریار و فردریک جیمسون معتقد است که نگرش پست مدرن نسبت به فرهنگ از دهه ۱۹۶۰ در غرب شکل گرفت و بر نفی تمایز میان فرهنگ برتر و فرهنگ توده‌ای تأکید گذاشت. بسیاری از نظریه پردازان پست مدرن بر آنچه فرهنگ رسمی و ارتدکس مدرنیسم خوانده می‌شد و همان فرهنگ والای جهان سرمایه‌داری مدرن بود، حمله می‌کنند. به نظر آنها مدرنیسم به عنوان دستگاه جدید قدرت، فرهنگ مسلطی به بار آورده است که فرهنگ مرکزی، خودی، کلاسیک و رسمیت یافته عصر سرمایه‌داری بورژوازی است و تنها به درد ارضاء ذوق طبقه حاکم می‌خورد. به سخن دیگر از دیدگاه منتقدین، فرهنگ مدرن از پویایی باز ایستاده و به فرهنگ قدرت مسلط و نخبگان تبدیل شده و بدین سان از فرهنگ توده‌های مردم بیگانه گشته بود. از این دیدگاه فرآورده‌های فرهنگ توده‌ای دیگر محصول تکنولوژی سلطه نبودند بلکه مقاومتی در مقابل فرهنگ بورژوازی حاکم و شیوه‌ای جدید در زندگی فرهنگی محسوب می‌شدند. بنابراین در چنین موضعی دیگر نمی‌توان از تمایز ذاتی میان فرهنگ والا و فرهنگ توده‌ای سخن گفت.

گفتار ششم: نظریه‌های فرهنگی در فمینیسم

به اعتقاد نویسنده فمینیسم جنبش یکپارچه و ساده‌ای نیست بلکه انواع گوناگونی دارد و سه نوع اصلی آن فمینیسم لیبرال، رادیکال و مارکسیستی یاسوسالیستی است، چون مجال پرداختن به تک تک دیدگاهها وارائه تفاوت و تشابه نظری آنها فراهم نیست، تنها به ارائه تصویر کلی از نظریات همه فمینیستها پیرامون نقد فرهنگ توده‌ای اکتفا می‌کنیم. به اعتقاد بشیریه همه فمینیستها به درجات مختلف و از دیدگاههای خاص خود هم به نقد فرهنگ توده‌ای و جنسیت و هم به نقد نظریه‌های مختلفی پرداخته‌اند که در تعبیر فرآورده‌های فرهنگی جدید عرضه شده است. به نظر آنها در فرهنگ توده‌ای امروز به طور کلی زنان به عنوان ابژه و یا موجودی ابزاری و حاشیه‌ای باز نمایی می‌شوند. در حالی که این باز نمایی ربطی به واقعیت زندگی پیچیده زنان ندارد. همچنین به نظر آنها در فرهنگ توده‌ای، زنان به عنوان مخاطبان و شنوندگان یا بینندگان فرآورده‌های فرهنگی نادیده گرفته می‌شوند. هم در نظریه‌های فرهنگی وهم در فرهنگ توده‌ای زنان بدین سان به عنوان مقوله‌ای اجتماعی نادیده گرفته و به حاشیه رانده شده‌اند. یکی از نقدهای عمده فمینیسم نسبت به فرهنگ توده‌ای و نظریه‌های آن درباره غیاب گفتمانی زنان در تولید فرهنگی است. به نظر فمینیستها، امروزه سازندگان فرهنگ توده‌ای علائق و نقش زنان در تولید فرهنگ را نادیده گرفته‌اند و زن را از عرصه فرهنگ غایب شمرده و یا صرفاً به بازنمایی وی به عنوان موجودی تابع نقشهای جنسی پرداخته‌اند. بدین سان فرهنگ مدرن به باز تولید تقسیم کار جنسی رایج در جامعه در سطح فرهنگ می‌پردازد و سرنوشت زن را به عنوان همسر، مادر و خانه‌دار رقم می‌زند. رسانه‌های جمعی که مولد و ناشر فرهنگ توده‌ایند غیاب سمبلیک زنان را به عنوان وضعی طبیعی تصویر می‌کنند.

به نظر فمینیستها سازندگان فرهنگ توده‌ای علائق

و نقش زنان در تولید فرهنگ را نادیده گرفته‌اند

و زن را از عرصه فرهنگ غایب شمرده

و یا صرفاً به بازنمایی وی

به عنوان موجودی تابع نقشهای جنسی پرداخته‌اند

در دیدگاه ساختارگرایان، هر فرهنگی مانند زبان

یا سخن، ساختاری بنیادی دارد

و هر فرآورده فرهنگی فقط در درون کل ساختاری

معنادار

استروس در انسان‌شناسی و رولان بارت در نشانه‌شناسی اشاره کرده است. در دیدگاه ساختارگرایان، هر فرهنگی مانند زبان یا سخن ساختاری اساسی دارد و جزء یا فرآورده خاص فرهنگی تنها در درون کل ساختاری معنا می‌یابد. ساختار اساسی و هسته‌ای در مظاهر و فرآورده‌های گوناگون بازتاب می‌شود. بنابراین ساخت‌گرایی به روابط زیر بنایی موجود در متون و کردارهای فرهنگی نظر دارد. از این رو فرهنگ‌شناسی مستلزم کشف ساختارهای فرهنگی نهفته در پس پدیدارهای مختلف فرهنگی است.

ساختارهای اساسی موجد معنا هستند. کردارهای متون فرهنگی هم مانند زبان دارای ساختار و پدیدارند و معنادار سطح پدیدارها، محصول ساختار نهفته است تا ساختار و قواعد اساسی آن را در نیابیم پدیدارهای فرهنگی را در نخواهیم یافت. نویسنده در ادامه بحثش معتقد است، نشانه‌شناسی در مفهومی که بارت به کار می‌برد بر خلاف ساخت‌گرایی قدیم به فقدان ساختار کلی در پس نشانه‌ها اشاره دارد. موضوع نشانه‌شناسی بررسی شیوه تولید نظام نشانه‌های معنا بخش است. از دیدگاه نشانه‌شناسی، نشانه‌ها، معانی و فهم واقعیت را ممکن می‌سازند. هیچ واقعیت مادی و مسلم و مفروضی در کار نیست که معنای ذاتی و درونی خود را بر ذهن ما تحمیل کند، بلکه واقعیت همواره در چارچوب‌های خاص فرهنگی ساخته و فهم می‌شود. و این چارچوبها نیز به علائق و منافع خاصی مقیدند.